

۶۲۴۹۹۱

مدر رشید

شرح دیباچہ انیس الارواح

احمد گلچین معانی

از مجلہ دانشکده ادبیات مشهد سال چهارم ، شماره ۴

زمستان ۱۳۴۷

دبیات
فارسی

۲۴

۳

۴۸



اسکس شد

شرح دیباچہ انیس الارواح

احمد گلچین معانی

از مجلہ دانشکده ادبیات مشهد سال چهارم ، شماره ۴

زمستان ۱۳۴۷

شرح دیباچه انیس الارواح

در کتابخانه مجلس شورای ملی سفینه‌یی از نظم و نثر بشماره (۲۹۵) موجودست که در سال ۱۰۷۲ هجری نوشته شده، و جامع یا کاتب آن محمدرضا نامی است.

درین سفینه دیباچه رساله‌ایست موسوم به انیس الارواح در فن موسیقی شامل مطلع و سه مقصد و خاتمه الصلاح، تألیف میرزا ابراهیم بن کاشف‌الدین محمدیزدی که بنام شاه عباس اول نوشته‌است.

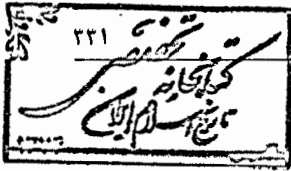
از احوال مؤلف اطلاعی در دست نیست، و ظاهراً وی فرزند کاشف‌الدین محمد طبیب است که در جامع مفیدی مصحح آقای ایرج افشار (ج ۳، بخش ۱ ص ۵۰۳) ذکرش آمده، و مؤلف گوید: «حکیم‌باشی ایران و از جمله مقربان و محرمان سرادق اختصاص سلاطین والا مکان صفوی بنیان بود».

از رساله انیس الارواح نیز چندانکه در فهرستها جستجو کردم نشانی نیافتم، ولی دیباچه آن که در دستست، از آغاز تا انجام براعت استهلال است، و مؤلف در ضمن ادای مطلب، یکصد و سی و چهار فقره از اصطلاحات موسیقی را در کمال هنرمندی بکار گرفته و یا استخدام کرده‌است. و این خود نشانه احاطه کامل وی بر دقایق فن موسیقی است.

نگارنده برای احیای این اثر نفیس و کم‌نظیر، فرهنگی از اصطلاحات موسیقی آن تنظیم کرده، با شرح و معنی و شواهد منظوم و ترتیب حروف تهجی بدنبال دیباچه آورده‌ام، تا پژوهندگان در ضمن آنکه نمونه‌یی از نثر فنی دوره صفوی را مطالعه میکنند، معنی هر کلمه را با رجوع بفرهنگ مزبور دریابند.

مشهد، بتاريخ پنجشنبه دوازدهم دیماه ۱۳۴۷

احمد گلچین معانی



دیاچه انیس الارواح

بلبل ز شاخ سرو بگلبنگ پهلوی میخواند دوش درس مقامات معنوی
یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته توحید بشنوی
آشفته‌گان قلندر نامه ابدال، و شوریدگان صوفیانه حال، که مقام‌شناسان
راست بازار عرفان، و نهفت دانان و گوشه‌نشینان بی‌نام و نشانند، ستای ستایش
و قانون نیایش در حمد و ثنای یکتایی بعمل آورند که سرود ناله حزین، و رود
سرشک آتشین، قول و عمل عشاق بی‌نوازی اوست، و زمزمه بزم وحدتش لاله
الاهوست .

رباعی

ای ناله رندر دُردنوش از غم تو وی گریه پیر خرقه‌پوش از غم تو
در خاطر تسبیح گره بسیارست خون در رگ‌شیشه هم بجوش از غم تو

ربی جلیل که جلاجل مهر و ماه بر دایره عاج و آبنوس مدار لیل و
نهار بگردش درآورده، و از برای دشمن و دوست، مریخ خونریز و زهره خنیاگر
آفریده، در بزم محبتش هوش بی‌خرد، و خرد بی‌هوش، افتادگان در سماع و
بی‌زبانان در خروش، کردان در بیات و ترکان در مغنی همه خراب یک ادا و
محور یک معنی، لاله و گل را رنگ و بویی داده که کبکان کوهی شروه گوی، و
بلبلان شهری باغاتی خوان را نفس به نفس بسته، و ناله به ناله پیوسته، اینچاچه
مطرب و چه مغنی، شروه بی‌روش و مغنی بی‌معنی، تهی‌دستان او را از کار عراقی
خواجه نشاط سامان نگیرد، و از راگ هندی غلام شادی سرانجام نپذیرد، دریا
را از شورش عشق او در دل ترانه‌ایست شورانگیز، که در عالم آب بی‌نی و دف
کف برکف میزند، و صحرارا از آوارگی شوق او در سر هواپیست جنون‌آمیز،
که از صدای چهارپاره پای آهو مشکمالی می‌نوازد،

نظم

از سر سرگشته گرداب و رقص گردباد

میتوان دانست بروبحر، بی آرام کیست

کارسازی که بهاریاتِ بلبلِ دستانسرا را در عشقِ گلِ سوری به نوروز و صبا
سازوبرگ داده، و نایِ نوایِ قمریِ خوش الحان را از شوقِ سروِ ناز به فاخته
ضربِ کوک نموده، فاطر النوری که آتش را از ترنمِ سوزناکِ عودِ تر بسوزِ گریه
مستانه آورده، برهمین را از شدِّ چهارتار زنا، رشته جان سست نموده، و از
بازگوییِ ذکرِ چغانه رامِ عقل و هوش زده، آشفته‌گیِ زلفِ سنبل را عملِ گیسو
آموخته، و دل لالهٔ پرمغوله را مرغانِ رنگین ادا سوخته، صحت نامهٔ اعتقادِ
اهلِ ملت را به چهار زبان، یعنی چهار کتابِ سماوی درست کرده، جبریل
امین را به فرود آوردنِ آیهٔ نیکو کنایهٔ ولتعرّفنهم فی لحن القول والله یعلم
اعمالکم^۱ امر فرموده. بهرغم بی تمیزان میزانِ سنجیدنِ ثقیل و خفیف، در عملِ
قیامت مقرر داشته، دون همتانِ عاصی را چون نغمهٔ زیر در پستی و زاری نشانده،
سرگردنِ فرازانِ فرمانبرِ پاکدل را پیاداشِ بندگی به اوجهای گردانیه برافراشته
پیروانِ پیشروِ انبیا را بِحَبِّ بِحَبْوَةِ الْجَنان که عبارت از میانخانهٔ بهشت است،
دل از سرای سپنج پرداخته، و تختِ طاقدیسِ فرادیس برای ایشان مهیا ساخته،
از نالهٔ اشکریزانِ پاک دید، شادروانِ مروارید، در گوشِ ترکانِ لعلِ تکمه
کشیده، و از غایتِ ستاری پردهٔ رندانِ دردنوش به ادای خارج ندیده، منتقمی
که به آهنگِ مخالف، بزرگیِ کوچکِ دل را از حجاز بفتحِ عراقِ عرب و عجم
و بمددِ ترک و دیلم فرستاده، که عیدِ عجم و نوروزِ عرب آیینِ خوب و دینِ
کفر آشوبِ آن شاهدِ مشکبوست، هر که درین دایره اصولِ شرع او گرفت، تا

روزِ موعود همراهِ گوشِ بزبان و چشمِ بلبان اوست .

رباعی :

احمد که به قولِ راست، معجزِ اثرست داود بمَدحِ او ز جانِ نغمه‌ورست
در چار حد از شعبِ گی‌ او زده دم هر کس ز دوازده مقامش خبِزست
صاحبِ مقامِ لی مع‌الله، عارفِ وقت و شهود، که با شِعه‌ تجلّیِ جمالش
طوَرِ موسیقار را لذاتِ نتواند بود، صدرنشینِ صفّه‌ پیغمبری، ایوانِ نبوتش را
خرقه‌ عیسی سوزنی، پنج اذانِ او در پَنجگاه، بد از پَنجنوبتِ هفت پادشاه،
قافله‌ سالارِ حقیقت که عقلِ کل زنگوله‌ انجم به زینِ شترانِ پر اشلَم به آهنگ
حدی ساربانِ او بسته، خواجه‌ خورشید غلام که بالایش^۲ به لایِ نهیِ چنگ در
زده، کاسه‌ طنبورِ طرب را چون قصّه‌ المساکین^۳ بر سرِ زهره شکسته، و بدو عیدِ
اصحاب‌الشمال^۴ اورا چون ربابِ گوشمال داده، تارِ امیدش از نوازشِ یوم-
الموعود گسسته، راقص^۵ قصّه‌ عصمتش شنیده، از بیمِ در دهانِ اژدها گریخته،
شحنه‌ احتسابش هر صبح و شام خمِ مخروطِ فلکِ شکسته، و شرابِ شفقِ بر اطرافِ
افق ریخته، برکاتِ ذاتِ معجزِ آیاتش حافظِ آدوار و حارسِ آکوارست^۶،

۲- بلال حبشی مؤذن آن حضرت .

۳- قصه - بفتح اول و ثالث، کاسه و ظرفی که در آن غذا خورند و قصه‌ المساکین
فکّه است که ستارگانِ گردآمده سماک رامج باشد،

« فرهنگ نفیسی »

۴- اصحاب‌الشمال - یاران دست‌چپ، دوزخیان، مقابلِ اصحاب‌الیمین .

« آندراج »

۵- راقص - رقص‌کننده ، و نام ستاره‌ایست که در دهانِ اژدهای فلک واقع شده
است ، «غیاث‌اللفات»

۶- حارس، بمعنی محافظ و نگاهبان، و اکوار جمع کور بر وزن و معنی دوراست ،
« فرهنگ نفیسی »

طفیلی وجود خالق الجودش بحکم لولاك لما خلقت الافلاك^۷، آسمان دوارست .
رباعی :

احمد که شه سریر لولاك آمد جانیت کر آایش تن پاك آمد
يك حرف ز مجموعه قدر و شرفش لولاك لما خلقت الافلاك آمد^۸
آفتاب مشرق والضحی^۹، شکر ریزو ما یطق عن الهوی^{۱۰}، عندلیبی که ناطقه
روح القدس از گلبانگ صلوات او دستانراست، نیم دور دامنش چنگ امت را
دست آویزی راست، و نخبات تحیات و صلوات بر عترت اطهار و عشرت
اخیار او باد، که آل طمغای^{۱۱} حریر نامه منقبت آل مقدس او اولی، و درود و
صوت صریر خامه، شکر ریزر مدح ذریه مطهره او سزا، سیما مهاجرین و
انصار، که به ضرب الفتوح ذوالفقار، نظم مهرهای گردن ذوالخمار نشان را^{۱۲}
چون فقرات جوزاشیوه نثر آموخته، خلافت که بی لام الف بلارکش^{۱۳} محضر
خفت بود، جامه ایست بر قامت او دوخته، گوهر یکتای دیهیم خلافت، و مطلع

۷- حدیث قدسی است .

۸- رباعی از مؤمن حسین یزدی متوفی هزار و ده هجریست .

۹- والضحی، سوره نود و سوم .

۱۰- سوره پنجاه و سوم، آیه سوم .

۱۱- آل طمغا - مهر و نگین پادشاهان را گویند که با مرکب سرخ بر فرمانها میزدند.

«برهان قاطع»

۱۲- خمار - بر وزن حمار، معجز زنان و مقتنه و چادر نماز، و ذوالخمار لقب عوف
ابن ربیع است که در جنگ جمل معجز زن خود پوشیده و در آن جنگ بسا کسان را او نیزه
زده بود، تا آنکه از هر کسی که پرسیدند: که ترا نیزه زده؟ گفتی: ذوالخمار، یعنی آنکه
معجز بسر داشت .

۱۳- بلارك - پولاد و شمشیر جوهر دار، «آندراج» .

غرای دیوان ولایت، شهر امت که از شاهنامه شهامتش رزم دشت ارژن^{۱۴} قصداست، و فتح نهروان^{۱۵} از نهروان آب تیغش قطره‌یی، خود و اولاد عصمت نژادش در دوازده مقام امامت به نوبت مرتب آوازه برآورده، و دور امامت بر خاتم ایشان تمام آمده،

رباعی

از بعد نبی خواجه خورشید غلام می دان که دوازده امامند امام
او مهر جهان فروز و شک نیست که مهر گردد به دوازده مهش دور تمام
اما بعد چنین گوید بنده راجی به عفو ایزدی ابن کاشف الدین محمد،
ابراهیم یزدی، که باعث بر تألیف این رساله که در موشکافی مسائل موسیقی
شانه کش طره‌های آشفته، و رشته تاب نغمه‌های از مثقب مضراب سفته، نبود جز
توجه خاطر انجم مقاطر الهام مآثر دارای اعظم، خدیو افخم، آب و رنگ
اورنگ جهانبانی، فرهنگ فرهنگ سکندر نشانی، خورشید فلک اقلیم گشایی، گوهر
افزای افسر شهر یاری، صولت صیت اقبال، کشور گیر بی جنگ و جدال، جوهر
تیغ ابروی گشایش پیشانی، سجل یرلیغ گیتی ستانی^{۱۶}، سورة الفتح قرآن
صاحبقرانی.

نسبت منشور جهانبانش جوهر ابرو خطر پیشانش
نفاذ حکم را تفسیر «کن» در آستین، نگام قهر را «لاتذر اهلکنا هم
اجمعین» نقش نگین، تیغش که قول مرصع در وصف قبضه اوست، ترکیب بند

۱۴- دشت ارژن - ناحیتی است در فارس دومنزلی شیراز،

۱۵- نهروان، شهر است میان بغداد و واسط بر شرقی دجله و بان منسوبند خوارج

نهروان، و مقابله حضرت امیر با ایشان در آنجا اتفاق افتاده است،

۱۶- یرلیغ - بر وزن تبلیغ، فرمان پادشاهان که آنرا مثال و منشور نیز گویند،

و این کلمه مغولی است.

اعضای دشمن را غرق خون ساخته، صدمهٔ قهرش که کوه شکوه هیکلِ گردنکشان را درخاکریزِ حصارِ فنا ریخته، سرنوشتِ جباران را وصیت‌نامه ساخته، های نیزه: حلقهٔ زره بهرام، میمِ کمان: گره ابروی مریخِ خون‌آشام، صورتِ شینِ شمشیر: خندهٔ دندان‌نمای شیر، نقطهٔ خای خنجر: ستاره سوزِ قطرهٔ خون خنجر.

نظم

چو گیرد بکف تیغ گوهر نگار گریزان شود لشکر روزگار
رباید سنانش به روز عتاب ز گوش فلک حلقهٔ آفتاب
نفیرِ دومِ نوبتخانه‌اش در گوشِ مخالفِ اولین نفخهٔ صورت، و در سامعهٔ موافقِ خوشترین نغمهٔ سور، حاجتمندان را چنان به‌حظرِ او فرستید گردانیده که گدا بر شاه ناز میکند، و فاخته از سرو ناز نیاز می‌طلبد، از بهادرانِ هندی شکارش مدارِ کارخانهٔ حربِ بر ترکی‌ضرب، و از هواداری حمایتش باز با کبوتر در گفتار کم^{۱۷}، در سجدهٔ درگامِ عرشِ اشتباهش قامتِ سرافرازان چون کمانچهٔ طغرا کم^{۱۸}، بی‌ادبان را سیاستِ الهامِ آیتش تیغِ زبان در دست، و حلقهٔ

۱۷- کفتر دم - (= کبوتر دم) بفتح دال، کنایه از دهان بر دهان مطلوب گذاشتن و زبان مطلوب را مکیدن، و بوسهٔ خاطرخواه خوردن باشد.

ظهوری ترشیزی

در بزم وصال دوش دل محرم بود خاطر چو نهال آرزو خرم بود
گنجشک نهاده سینه بر سینهٔ باز تا صبح مدار بر کبوتر دم بود
«برهان قاطع، بهار عجم»

۱۸- کمانچهٔ طغرا - خط منحنی که بفرامین سلاطین کشند. و آن بمنزلهٔ طغرا باشد که امضا و رقم و صحهٔ پادشاهست،

عمید لوبکی

هلالِ عید برآمد ز طارم خضرا چوبرمثال (= فرمان) سلاطین کمانچهٔ طغرا
«رک: بهار عجم، ذیل کمانچه»

چشم در گوش، در بزم بهشت آیینش از سبکرو حی چالانچیان سبکدست، و مطربان خوش الحان، موج پیااله: رقص روانی، و غلغل شیشه در ساقی خوانی، دلاوریهای رستم از عین شجاعتهای او فتحی، و داد گستریهایی کسری از عین عدالتهای او کسری، سکندر درایت آیینهمیر، برجیس سریرت گردون سریر، نسبت به سلیمان اقبالش طالع تیمور مور، ظلال رایش بمفارق جمهور هور، فرمانفرمای اقالیم کن فیکون، مربع نشین چهار بالش ربع مسکون، رونق افزای مذهب حق جعفری، غلام به اخلاص امیر المؤمنین حیدر، السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان، ابوالنصر والظفر، شاه عباس الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان خدای تعالی شمس رؤفته و رتبه، و آمد ایادی بره علی ابرار برتبه، امید که به میامن دولت ابد پیونددش این رساله که موسومست به انیس الارواح و مرتب است بر مطلق و سه مقصد و خاتمه الصلاح، تألیفی باشد که هم طالبان حقایق علمیه، و هم سالکان مناهج عملیه این فن را از وحطی وافر و نصیبی متکثر باشد، والتوفیق من الله تعالی.

«انتهی»

فرهنگ لغات و اصطلاحات دیباچه انیس الارواح و شرح آنها

با ذکر شواهد منظوم:

- ۱- آواز - يك لحن فرعی است مشتمل برشش نوع: گردانیه، گوشت، نوا، نوروز، سلمک، شهنار، «بهجت الروح، ص ۱۱۰»
- نوا - نوایی که از دو مقام ترکیب یابد، و چون مقام دوازده داند، آواز شش باشند.
- ... و چند نغمه هم هست از موسیقی که آنرا شش آواز گویند، و آن: سلمک و شهنار و مایه و نوروز، و گردانیا و گوشت باشد، «برهان قاطع»

قاسمی گنابادی:

بیا ساقیا زان نری هفت بند پر آوازه کن هفت چرخ بلند
«میخانه ۱۷۴»

۲- آهنگ - نوا، آواز، لحن، صوت، راد، پرده، آوا،

سعدی

چو آهنگ بر ربط بود مستقیم کی از دست مطرب خورد گوشمال
«لغت نامه ص ۲۲۰»

۳- اصول - بحور اصلی موسیقی را بحور اصول گویند، و آنها را از حرکات کواکب سبعة سیاره استنباط کرده ضرباتشان را تعداد کرده اند.

طغرای مهدی

پی ضبط اصول صوت بلبل زند باد صبا کف بر دف گل
صحیفی ذوالقدر شیرازی
مغنی نوا از تو، حالت زنی تکلف ز ساقی و گرمی زمی
زمطرب اصول، از صحیفی غزل معانی زمن، از تو صوت و عمل
«بهجت الروح، ص ۳۷، بهار عجم، تذکره میخانه تصحیح نگارنده، ص ۳۱۸»

۴- اوج - مقامیست که يك بانگ دارد، وقت نیم شب زابل و اوج و بوسلیك خوانند. «بهجت الروح، ص ۸۶ و ۸۷ نیز رك: ذیل عشاق»

۵- باغاتی خوان - کوچه باغی خوان و مقابل «شروه گوی» است که شهری خوان باشد و ذکرش خواهد آمد، حاج مخبر السلطنه هدایت در باره آهنگ شور گوید:

کوچه باغی است و بر گردان مقام بر نشابورك شود ختم کلام
«گلزار معانی تألیف نگارنده»

۶- بزرگ - مقامیست که نیم بانگ دارد،

بزرگ آمد چو چنگ ساز کرده همایون و نهفت از وی دو پرده
«بهجت الروح، ص ۴۴»

والی بختیاری

بزرگ ارچه دارد انیسی نهفت همایون همایست با عیش جفت
«تذکره پیمانه تألیف نگارنده»

۷- بلبان - مؤلف در عبارت: همدا گوش بزبان و چشم بلبان اوست،
به «بلبان» بر وزن خلبان نیز نظر داشته، که نای ترکی و نوعی سورنای است،
چنانکه محمدخان شیبانی گفته:

به لبان شکرین نا بلبان آوردی بدلبان تو که جانم بدلبان آوردی
«بهجت الروح، ص ۱۱۱، روضه السلاطین، ص ۱»

۸- پرده - ... دستان و نوا و آهنگ موسیقی، زده بندهای چنگ و رباب، ..

حافظ

معنی از آن پرده نقشی بیار بدبین تاجه گفت از درون پرده دار



به نافه زنگله در پرده رهاوی بند به بوسلیک، حسینی صفت برآر آواز
«لغت نامه، میخانه، ص ۹۸، بهجت الروح، ص ۴۴»

۹- پست - تقیض بلند، شیخ محسن فانی گوید:

معنی به ساز دگر دست کن مکرر شد این نغمه را پست کن
«تذکره پیمانه»

۱۰- پنجگاه - شعبه ایست از مقام راست، از پنجمین نغمه است و نیم بانگ

دارد .

صحیفی ذوالقدر شیرازی

ز سلمک رهی نیست سوی حجاز ز مضراب جان بخش راهی بساز
مخالف ندارد درین پرده راه نمایان کن ارزش جهت پنجگاه

مخبر السلطنه هدایت

پنجگاهست و سپهر آنکه فرود بعدازان عشاق خواهد درگشود
«بهجت‌الروح، میخانه، گلزار معانی»

۱۱- پنجنوبت - نقاره که در پنج وقت شبانروزی بر در شاهان زنند ، و
این از عهد سلطان سنجر مقرر شده ، و پیش از آن سه نوبت میزدند .

سعدی شیرازی

گر پنجنوبت بدر قعر میزنند نوبت بدیگری بگذاری و بگذری
«بهار عجم»

۱۲- پهلوی - نام نغمه‌ایست، حاج مخبر السلطنه هدایت گوید :
از کرشمه بگذری سوی حزین رو به حران آوری مویه گزین
پس حدی و پهلوی ارجوزه دان بعد منصوری و منضات آن
«گلزار معانی»

۱۳- پیشرو - به اصطلاح موسیقی‌نشدی که پیش از نقش خوانند ،

محسن تأثیر

بهر آواز صد تصنیف نو داشت پس هر پرده چندین پیشرو داشت

نوعی خوشانی

مغنی ز پیشینیان یاد کن بیک پیشرو روحشان شاد کن
«بهار عجم، میخانه، ص ۲۷۱»

۱۴- تا ، یکتا ، دوتا .

حافظ شیرازی

مغنی ملولم دوتایی بزن بد یکتایی او که تایی بزن
«میخانه و دیوان»

۱۵- تار: ساز معروف ایرانی ورشته هر ساز .

نوعی خوبشانی

مغنی یکی زخمه بر تار زن بچشمی که خوابش بردخارزن

ظهوری ترشیزی

تار از رگهای جان بستیم بر قانون درد میزند خوش ناخنی برسینه‌ها افغان‌ها

«میخانه، ص ۲۷۱ دیوان ظهوری، ص ۳۶»

۱۶- تخت طاق‌دیس و تخت طاق‌دییسی - تخت خسرو پرویز که بصور بروج و کواکب منقش بود، و نام لحن پنجم از سی لحن بارید.

سوزنی سمرقندی

بزیر تخت خواهد بود جایم اگر سلطان تخت طاق‌دیس

ظا: نظامی گنجوی

چو تخت طاق‌دییسی ساز کردی بهشت از طاق‌ها آواز کردی

«آندراج، بهار عجم»

۱۷- ترانه - دوبیتی و سرود و نغمه و تصنیفی که سه گوشه داشته باشد.

سلمان ساوجی

سودای زهد خشکم، حاصل بیاد داده مطرب بزن ترانه، ساقی بیار باده

«بهار عجم»

۱۸- ترک - بیات ترک معروفست، میر ابوطالب فندرسکی در خطاب به

مغنی گوید:

بده نشاء از صوت مستانه‌یی ره دل زن از رام ترکانه‌یی

«تذکره پیمانه»

۱۹- ترکی ضرب - وزنیست شامل ده ضرب، چهار سنگین و شش سبک،

نیز رک: ذیل فاخته ضرب.

«بهجت الروح، ص ۱۱۷»

۲۰- ترنم - سرود کردن

گلین می

بغر ترنم می‌از سر از
هزار از نغمه‌آب از ساطم
«از میانه‌ها از شب»

چنان برداشت از شور می‌آواز
که گفت: بزم از آن ترنم

خسرو دهلوی

ازان نغمه کو غارت هوش کرد مغنی ترنم فراموش کرد

«میخانه، ص ۷۳»

۲۱- ثقیل - وزنی است که دوازده ضرب دارد، هفت سنگین و پنج سبک.

«بهجت الروح، ص ۱۱۸»

۲۲- جلاجل - با جیم بر وزن زلازل، چیزی باشد مانند سینه‌بند اسب،

که در آن زنگها و جرس‌ها نصب کنند و بر سینه اسب بندند، و سنج دایره را نیز گویند، و بمعنی دف و دایره هم آمده است، و نام مرغی خوش‌آواز .

ثنائی مشهدی

مغنی دف پر جلاجل کجاست که هریک ازان عینک چشم ماست

ظهوری ترشیزی

چو با عارضت دف مقابل شود دل ماه داغ از جلاجل شود

«میخانه، ص ۲۰۹، ۴۰۴»

۲۳- چالانچی - کلمه ترکیست بمعنی سازنده، نوازنده و ساززن .

«لغت‌نامه»

۲۴- چغانه - يك آلت موسیقی ضربیست که جرنج‌جرنگ میکند .

فیضی آگره‌یی

مطرب بلند سازکن امشب ترانه‌را وز شعر من بخوان غزل عاشقانه را

روغن بر آتش‌مزن و همدست شوق‌کن با شعرتر، ترانه چنگ و چغانه را

«بهجت الروح، ص ۱۱۸، میخانه، ۲۵۵»

۲۵- چنگ - هارپ، سازيست مشهور .

نظامی گنجوی

مغنی يك امشب به‌آواز چنگ خلاصم ده ازرنج این‌راه تنگ

«بهجت الروح، ص ۱۱۸، برهان قاطع، میخانه، ص ۲۱»

۲۶- چهارپاره - از انواع رقص است .

میرزا یحیی وزیر مازندران

چهار فصل به می‌داد عیش را دادن بهست درنظر از رقص چارپاره مرا
«بهار عجم»

۲۷- چهارتار - چارتار یا چارتاره، طنبور و رباب و هر سازی که بر
آن چهار تار بندند . «برهان قاطع»

۲۸- حافظ‌ادوار - مطرب و قوال را گویند ، «فرهنگ نفیسی»
حافظ: معروف، حفاظ: جمع، و فارسیان بمعنی مطرب و قوال استعمال
کنند .

طالب آملی

سازدر آغوش هرسو مطربان زهره‌سوز نشتر مضراب هریک بارگ‌جانی قرین
حبذاحفاظ خوش‌الحان که مرغ‌لهجه‌شان در دل بلبل فشارد ناله موت‌ حزین
«بهار عجم»

۲۹- حجاز - نام مقامیست معروف و نیم بانگ دارد .
حجاز آمد یکی نخل ثمردار سه‌گاهست و حصار آن نخل‌رابار

*

حجاز آمد که همدم شد نواری گوشت از هردو گردید آشکارا

حافظ شیرازی

این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت و آهنگ بازگشت براه حجاز کرد
«بهجت‌الروح، ص ۴۴/۴۵/۱۱۸ ، دیوان حافظ»

۳۰- حدی - گوشه‌ایست از شعبه پنجاه، و سرودیست که شتربانان عرب
می‌سرایند ،

مخبر السلطنة هدایت

آنچه ناید در سه گاه ار بشنوی آن حدی است و پس از آن پهلوی

جامی

بیا مطربا نغمه آغاز کن شترهای مارا حدی ساز کن

ظهوری

بجانم ز دهر مخالف نواز بزن بر حدیهای راه حجاز

«بهجت الروح، ص ۱۱۹، غیاث اللغات، پیمانه، میخانه»

۳۱- حزین - رك: ذیل پهلوی : «از کرشمه بگذری سوی حزین... الخ»

لسانی شیرازی

نوای حزین قوت جان منست دوا بخش درد نهان منست

ملهم کاشانی

مغنی بیا و نوایی بزن به صوت حزین اندرین انجمن

«تذکره پیمانه، میخانه، ص ۹۳۵»

۳۲- حسینی - نام مقامیست و دوبانگ دارد، یا سه بانگ، و گوشه ایست از

شعبه محیر، و آنرا در آخر شب نوازند.

حسینی کز مقاماتست برتر دوگاه آمد قریش با محیر

والی بختیاری

حسینی مقام غم از دل برست دوگاه و محیر به او مضمربست

«بهجت الروح، ص ۱۱۹، ۴۴، آندراج، پیمانه»

۲۳- حصار - شعبه ایست از مقام حجاز که از نغمه هشتم آغاز میشود و

سدونیم بانگ دارد.

شعبه ایست از جمله بیست و چهار شعبه موسیقی و آن بلندی حجازست، و

پستی آن سه گاه باشد.

والی بختیاری

بیا مطرب از شوق راه حجاز سه گاه و حصاری به یک پرده ساز
 بی بی حیاتی زوجه نورعلیشاه
 مغنی مشو پای بندر حصار سری از گریبان زابل برآر
 «بهجت الروح، ص ۱۱۹، برهان قاطع، تذکره پیمانه»
 ۳۴- حلقه - دور، دایره ،

والی بختیاری

ز مرغوله خوانی مرا زنده کن بکش حلقه درگوشت و بنده کن
 عرفی شیرازی
 عادت عشاق چیست ، مجلس غم داشتن حلقه شیون زدن، ماتم هم داشتن
 بیدل هندی
 بیا مطرب ای ناله پرداز دل خروش افکن پرده ساز دل
 بنه منت نغمه بر دوش دف بکن حلقه دستی در آغوش دف
 «لغت نامه ذیل آهنگ، فرهنگ فارسی دکتر معین، تذکره پیمانه، بهار
 عجم، محیط اعظم»
 ۳۵- خارج - خارج از آهنگ زدن و خواندن، اصطلاح اهل موسیقی است

نظامی

نوای جهان خارج آهنگی است خلل دربریشم نه در چنگی است
 میرابوطالب فندرسکی
 مشو خارج آهنگ رام وفا بجو از نوایی دل بی نوا
 «اسکندرنامه، تذکره پیمانه»
 ۳۶- خروش - بانگ باشد ، با گریستن و بی گریستن، شهید بلخی گفت:
 چند بردارد این هریوه خروش نشود باده بر سرودش نوش

خسرو دهلوی

نیشکری باش ز پیری خموش چندزدن چون نی‌خالی خروش

جامی

بیا مطربا عود بنهاده گوش بیک گوشمال آورش درخروش

«لغت فرس، مطلع الانوار، تذکره میخانه، ص ۱۰۶»

۳۷- خفیف - وزنی است که یازده ضرب دارد، پنج سنگین و شش سبک ،
(= بم و زیر) .

بابرافشان مخمس و چنبر با ثقیل و خفیف دان اوفر

«بهجت‌الروح ، ص ۳۶، ۴۷، ۱۱۹»

۳۸- خنیاگر - خواننده وسازنده و سرودگوی را خوانند .

منوچهری دامغانی

خنیاگرا ن فاخته و عندلیب را بشکست نای در کف وطن‌بورد رکنار

حافظ شیرازی

چنان برکش آواز خنیاگری که ناهید چنگی برقص آوری

«برهان قاطع، میخانه، ص ۹۸»

۳۹- خوش‌الحان - مرادف خوش‌آهنگ .

صائب تبریزی

ز بلبلان خوش‌الحان این‌چمن صائب مرید زمزمه حافظ خوش‌الحان باش

«بهار عجم»

۴۰- داود - داود نبی، نغمه داود معروفست .

لاادری

امروز بهای هیزم و عود یک‌یست در چشم جهان خلیل و نم‌رود یک‌یست

در گوش کسانی که درین بازارند آواز خر و نغمه داود یک‌یست

عرفی شیرازی

لب نغمه سنجان داود لحن ترنم فشان گشته بر طاق و صحن
«جنگ خطی، میخانه، ص ۲۳۴»

۴۱- دایره - سازی معروف که به انگشتان نوازند .

نذری قمشویی

زین دایره دستی به اصولم نزدند آبی به رخ طبع ملولم نزدند
من قلب نما ، صیرفیان نقد گزین بر لوح جبین نقش قبولم نزدند
«بهار عجم، میخانه، ص ۸۳۵»

۴۲- دستان - نغمه و سرود ولهذا بلبل را هزار دستان گویند، و بدین
معنی است دستان زنی و دستان طرازی ،

منصف اصفهانی

مغنی صلابی بدستان بزن دمی هم ره می پرستان بزن

گلچین معانی

چون بلبل دستان زن، هستی بخوش آوازی

بردی دل را از دست، ای مطرب شیرازی

«برهان قاطع، بهار عجم، میخانه، دیوان گلچین»

۴۳- دف - دایره ایست معروف که به کف برگزیده بر انگشتان نوازند .

حافظ شیرازی

مغنی بیا با منت جنگ نیست کفی بردفی زن گرت چنگ نیست

گلچین معانی در تعریف هنرمند معروف محسن آل داود گفته است :

تالاف بکف آورده، شدی گرم سرود آمد پی رقص، زهره از چرخ فرود
در دایره کون و مکان باد بلند آوازهات ای محسن آل داود

۴۴- دم - نفس ، قاسمی گنابادی خطاب به مطرب گوید :

بدلب نه دمی نی مرا بنده ساز به‌دم چون مسیحا مرا زنده ساز
«میخانه، ص ۱۷۴»

۴۵- دوازده مقام - عبارتست از: بوسلیک، بزرگ، حجاز، حسینی، عراق، اصفهان، کوچک، نوا، رهاوی، راست، عشاق، زنگوله،

«بهجت‌الروح، ص ۴۳، ۱۳۲»

۴۶- دور - يك وزن دوازده ضربی است که شش سنگین و شش سبک دارد، یا هفده ضربی که ده ضرب سنگین و هفت سبک دارد،

در محور اصول:

مأین است و دور و نیم ثقیل هزج و اوسط و رمل بی قیل
دوی دیگر سماع و دور روان جمله را یاد گیر و نیک بدان
«بهجت‌الروح، ص ۴۷، ۱۲۰»

۴۷- راست - مقامیست دارای سه بانگ یا يك و نیم بانگ،
مقام راست را دل گنجگاهست مبرقع لازمش با پنجگاهست

والی بختیاری:

گراز راست خواهی بجایی رسی بجو پنجگاه و مبرقع بسی
«بهجت‌الروح، ص ۴۴/۱۲۱، تذکره پیمانده»

۴۸- راقص - رقص کننده و نام ستاردهایست که در دهان اژدهای فلک واقع شده است.
«غیاث اللغات»

۴۹- راگ هندی - خوانندگی مردم هند را گویند، و آن عبارت از شش مقام اصلی است، به نامهای: سریراگ، بسنت، بهیرنو (با های خفی مقابل مفتوح و مابعد مکسور)، پنجم، میگه، نت نراین، و هریک راگ بر شش راگنی تقسیم شده و هر راگنی منقسم بر فروعی است که آن را پتر خوانند و از هر پتر هشت بهارجا پدید آید، و هر شعبه و گوشه را نام خاصی است، هر راگ

را در سال و ماه فصلی و موسمی، و هرراگنی را در شبانه‌روز وقتی معین است، که سرایندگی خلاف آنرا از قاعده موسیقی دور می‌شناسند، مؤلف میخانه در ترجمه حال باقیای مصنف نایینی نوشته است که: «... . راگ هندی را بمرتبه‌یی نیکو تتبع کرده که کم‌کسی از نغمه‌سنان هند که زبان و بیان ایشانست، برابر بداو میداند و می‌فهمد».

سالک قزوینی گوید:

ز راگ تو اندیشه هشیار نیست اگر رگ‌زنندش خبردار نیست
«نفائس‌اللغات، آیین اکبری، میخانه، پیمانه»
۵۰- راد، ره - ... نغمه و مقام و پرده و اصول و خوانندگی و نوازندگی را هم میگویند،

امیر معزی

که رادو گهنوا طلب‌از رودساز خویش گهمدح‌و گهنزل‌شنو ازمدح‌خوان‌خویش
نظامی

معنی: ره - باستانی بزن مغانه نوای مغانی بزن

لاادری

ز عشق بزم او در پرده ناهید زند همواره راد خسروانی
«برهان قاطع، بهار عجم، میخانه، ص ۲۰»
۵۱- رباب - بدخم اول بر وزن غراب، سازی باشد مشهور که مینوازند، و آن طنبورمانندی بود بزرگ، و دسته کوتاهی دارد، و بر روی آن بجای تخته پوست آهو کشند،

خسرو دهلوی

برآور بدانگونه بانگ رباب که اسکندر خیزد ز خواب

حافظ شیرازی

چو غم لشکرآرد، بیارا صفی به چنگ و ربابی و نای و دفی
«برهان قاطع، میخانه، ص ۷۰، ۹۹»

۵۲- رقصِ روانی - از انواع رقص است، صائب تبریزی گوید:

نه تنها میکند رقصِ روانی آبِ روشن دل

که سرو پای در گل هم درین گلزار می رقصد

میر ابوطالب فندرسکی

ز رقص تو ای سرو سیمین بدن کند روح ، رقصِ روانی به تن

ز رقصِ روانت شود آبِ دل ز چرخ تو افتد بگرداب دل

«بهار عجم، تذکرهٔ پیمانه»

۵۳- رود - نام ساز نیست معروف،

سلمان ساوجی

گر مطربی رودی زند، بی می ندارد آبرو

ور بلبل عیشی کند، بی گل ندارد رنگ و بو

نظامی

حریفتم، خیز و بردار رود دلم تازه گردان به بانگِ سرود

«بهار عجم، اسکندرنامه»

۵۴- زمزمه - خوانندگی و ترنمی که به آهستگی کنند،

سعدی شیرازی

مطربِ مجلسِ بساز زمزمهٔ عود خادمِ مجلسِ بسوز مجمرهٔ عود

کامل جهرمی

ای مطربِ مستان، ره خونین جگران زن

وز زمزمه، ناخن بدلِ بی خبران زن

«برهان قاطع، میخانه، ص ۷۰۷»

۵۵- زنگ شتر - گوشه ایست از موسیقی،

حاج مخبر السلطنه هدایت

در سه گاه ار رهبری ای هوشیار هان زمینه شور می آید بکار....
از درآمد بگذری آواز دان نغمه و زنگر شتر انباز دان
«گلزار معانی»

۵۶- زنگوله - نام مقامیست و یک بانگ دارد،

پس از زنگوله اندر نغمه قوال نماید چارگاه ، آنگاه عزال

والی بختیاری

چو زنگوله بندی به شهبازر شاه ترا چارگاهست و عزال راه
«بهجت الروح ، ص ۱۲۲، ۴۴، پیمانه»

۵۷- زهره خنیاگر - ستاره زهره است که ربه النوع خنیاگری است ، و

بهمین جهت خوشخوان و خوش الحان را زهره نوا گویند ،

حافظ شیرازی

بر آسمان نه عجب گر بگفته حافظ سماع زهره برقص آورد مسیحارا
«برهان قاطع، بهار عجم، دیوان حافظ»

۵۸- زیر - در موسیقی به صوتی اطلاق میشود که خیلی نازکست و مقابل

بم میباشد، یک ضرب سبک یا خفیف،

جامی

بیا مطرب آغاز کن زیر و بم که کرد از دلم مرغ آرام رم

بیا مطربا زیر و بم ساز جفت بیار آشکار این نوا از نهفت

«بهجت الروح، ص ۱۲۲، میخانه ص ۱۰۷، ۱۰۸»

۵۹- ساز - هر چه آنرا توان نواخت، چون نی و چنگ و رباب و امثال

آن ،

نظامی

معنی بدان ساز غمگین نواز درین سوزش غم مرا چاره ساز

صائب

هیچ ساز از دلنوازی نیست سیر آهنگ تر

چنگ را بنواز و قانون محبت سازده

«بهار عجم، میخانه، ص ۲۴»

۶۰- ستا - نام لحنی است است از موسیقی وطنبوره و سازی را گویند که آنرا سه تار باشد،

نظامی

ستای باربد دستان همیزد بهشیاری ره مستان همیزد

※

ستازن برآورد بانگ سرود سرودی نوآیین تر از صد درود

«برهان قاطع، بهار عجم»

۶۱- ستاره - (= سه + تار + ه «نسبت») طنبوره و سازی را گویند که سه تار داشته باشد،

۶۱- سرود - بمعنی نغمه است .

نظامی

معنی دگر باره بنواز رود بیاد آر ازان خفتگان در سرود

حافظ

چو در دستت رودی خوش، بزن مطرب سرودی خوش

که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سراندازیم

«بهار عجم، میخانه»

۶۳- سروناز - نام نوایست از موسیقی،

«برهان قاطع»

۶۴- سماع - شنودن و وزن‌بست شامل چهارده ضرب، هفت سنگین و هفت سبک، و آنرا سماعی نیز گویند. بمعنی دست افشاندن و پای کوفتن هم معروفست (= سماع صوفیانه) ،

نظامی

معنی سماعی برانگیز گرم سرودی برآور به آواز نرم

ظهوری ترشیزی

بیا مطربا پرده‌پی سازکن طرب می‌رود ، اینک آواز کن

فروکوب مستانه راد سماع که دارد دلم دستگاه سماع

«بهجت‌الروح ، ص ۱۲۲، بهار عجم، میخانه، ص ۲۱، ۴۰۵»

۶۵- شادروان مروارید - نام لحن دوازدهم از سی لحن بارید ،

«برهان قاطع»

۶۷- شاه‌ناز (=شهناز) - آوازده‌ایست که از مقام بزرگ و رهاوی مشتق

شده، از ششمین نغمه شروع میشود و یک نعره دارد ،

شدم با خامشی من بعد دمساز بزرگ‌است و رهاوی اصلر شهناز

صحیفی ذوالقدر

فگن برقع از چهره شاه‌ناز میرقع ز هر گوشه همدست ساز

«بهجت‌الروح، ص ۱۲۳، ۴۶، میخانه، ص ۳۱۸»

۶۸- شاه‌نامه - یا شهنامه ، از بحور اصول و وزن‌بست شامل هجده ضرب

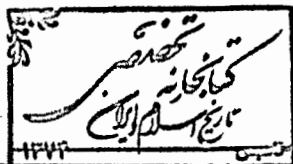
ده سنگین و هشت سبک، و نیز یکی از اوزان‌بست که توسط غلام ملک‌شاه

ساجوقی ترکیب شده و نه ضرب دارد B یا هجده ضرب C ، و برای میژده

فتح یا موقع جلوس پادشاه به تخت سلطنت بکار می‌رفته ،

«بهجت‌الروح، ص ۴۱، ۴۷، ۱۲۳»

۶۹- شد - بفتح اول و تشدید ثانی ، مطلق کشیدن، و استخراج



نغمه واحد بسیطة، كوك و اندازه، چهار شد در موسیقی است: ۱- نوا و
نشابورك، آتشی و مشرقی، ۲- دوگاه و حسینی و مخالف و عراق، بادی و
مغربی، ۳- راست و پنجگاه، شمالی و آبی، ۴- مخالف و عراق، جنوبی و
خاکی،

كلیم همدانی

گلبانگِ نغمه سازان، كشدی بلند دارد

از فرش رفته تا عرش، اینصیتِ کامرانی

صحیفی ذوالقدر

مخالف درین دور شد سد روح مرا دلنوازی كن از كشد روح

روح نیز نام پرده ایست از پرده های موسیقی،

«بهار عجم، بهجت الروح، ص ۸۴، میخانه، ص ۳۱۸، برهان قاطع»

۷۰- شروه - بر وزن شرزه، نوعی از خوانندگی باشد كه آنرا «شهری»

گویند، (سندر آن در ذیل «شهری» خواهد آمد). «برهان قاطع»

۷۱- شعبه - قسمتی است از يك آهنگ، و تعداد آن بیست و چهارست،

از هر مقام دو شعبه مشتق میشود، یکی بلند و دیگری پست، (زیر - بم)،

دگر بشنو ز من ای مرد هشیار دو شعبه هر مقامی راست ناچار

رهاوی شد مقام و شعبه او تو نوروز عرب را و عجم گو...

نوعی خوبشانی

درافگن ز هر شعبه یی تازه یی ز هر گوشه یی محشر آوازده یی

فیاض لاهیجی

بهر شعبه آوازده یی تازه كن بصوتی دو عالم پر آوازده كن

«بهجت الروح، ص ۴۳، ۴۸، ۱۲۳، میخانه، ص ۲۷۱، پیمانه»

۷۲- شكسته - گوشه ایست معروف،

۷۳- شور - نام آهنگیست ،

وحشی بافقی

از سرودِ دردمن در بزمِ او افتاد شور

نی ز دردِ من بنالیدو فغان از عود خاست

سالك قزوینی

نمك میزند بر جگر شورِ تو فغان از نواهای طنبورِ تو
«بهار عجم، تذکرهٔ پیمانه»

۷۴- شهری - مقابل روستایی، نوعی از خوانندگی بزبان پهلوی ،

مخلص کاشی

مخلص تراندهٔ عشق، از اهل عقل مشنو مشکل بود شنیدن، شهری ز روستایی
«بهار عجم»

۷۵- صبا - شعبه‌ایست از مقام بوسلیك ،

مقام بوسلیك ای وفاجوی ز وی آمد عشیران و صبا گوی
عشیران را ز ده نغمه بیاری صبارا هم ز پنجم نغمه آری

والی بختیاری

هم از بوسلیك ارکنی پرده ساز صبا و عشیران دهد عمر باز
«بهجت‌الروح، ص ۵۰-۵۱ ، ۱۲۵ ، پیمانه»

۷۶- صدا - بر وزن ادا، معرب «سدا» است، و آن آوازی باشد که در
کود و گنبد و امثال آن پیچد، و باز همان شنیده‌شود، و در عربی نیز همین معنی
دارد ،

فارسیان بمعنی مطلق آواز استعمال نمایند ،

۱- جلال‌الدین محمد بلخی

این جهان کوهست و فعل‌ما ندا سوی ما آید نداها را صدا

و له

این جهان کوهست و گفت و گوی تو از صدا هم باز آید سوی تو

۲- جامی

بیا مطربا کز صدای صغیر به بندیم بر خامه صوتِ صریر

مخلص کاشی

بلبلم را بی وصال گل دماغ نغمه نیست یار تا برخاست از مجلس، صدای مانشت

«برهان قاطع، مثنوی معنوی، میخانه، ص ۱۱۰، بهار عجم»

۷۷- صریر - آواز قلم و آواز مطلق، نوعی خوششانی گوید :

معنی بیا ای جهان نو ز تو غم آباد دل بزم خسرو ز تو

نکینا صفت نغمه پرداز شو بدنا هیدر کلکم هم آواز شو

برآمیز در پرده زیر و بم صریر قلم با صغیر کرم

«بهار عجم، تذکره میخانه، ص ۲۷۳»

۷۸- صغیر - آواز، آواز مرغ، آواز بلبل ،

خواجه حافظ

ترا ز کنگره عرش میزنند صغیر ندانمت که درین دامگه چه افتادست

شکیمی اصفهانی

معنی ره آشنایی بزن ز مرغی نبی کم ، نوایی بزن

بزن عندلیبانه صبحی پگاه صغیری بمرغان این دامگاه

شرف جهان قزوینی

بزن راهی ای مطرب خوش ادا که افتادگان را درآرد زجا...

برو نآر از دم صغیری بلند که یابم نجاتی ازین هفت بند

«بهار عجم، میخانه، ص ۳۰۸، ۱۶۶ - ۱۶۷»

۷۹- صوت - آواز ، حسن دهلوی گوید :

يك صوتِ حزينِ شب‌همدشبِ مونسِ ما بود

اين نعره زنِ حى على را كه خبر كرد؟

على خراسانى

دستانِ نو آموخت بمرغان بهارى هرصوت كه مرغِ دل من فصل خزان بست

«ديوان حسن دهلوى، بهار عجم»

۸۰- صور - بالضم، شاخ كه در آن دمند، و آنچه اسرافيل در آن دَمد

جهت ميرانيدن و زنده كردن خلق ،

ظهوى ترشيزى

بيا اى نواسازِ پر كرده پى ز خويشم تهى ساز و بردار نى

ز افسردگى مرده عيش و سرور رزنى صور در دم پى حشر سور

«منتهى الارب، ميخانه، ص ۴۰۵»

۸۱- صوفيانه = سرانداز ، نام اصوليست از جمله هفده بحر اصول موسيقى،

«رك: برهان قاطع، ذيل سرانداز»

۸۲- ضربِ اصول - به اصول زدن دستك و انگشتك و مانند آن ،

سعدى شيرازى

بدوستى كه ز دست تو ضربت شمشير چنان موافق طبع آيدم كه ضرب اصول

حافظ شيرازى

مغنى نوای طرب ساز كن به قول و غزل قصه آغاز كن

كه بار غم بر زمين دوخت پاى به ضرب اصولم بر آور ز جاى

«بهار عجم، ميخانه، ص ۹۸»

۸۳- ضرب الفتاح - شاديانه و نواختن نوبت در وقت فتح ،

يك وزن بيست و چهار ضربى است كه دوازده ضرب سنگين و دوازده سبك

دارد، و دو برابر وزن ثقیل است .

دویک و چار ضرب و ضرب الفتح نیست قطعاً در آنچه گفتیم قدح
 «فرهنگ نفیسی، بهجت الروح، ص ۱۲۵، ۴۵»
 ۸۴- طرب - شادمانی و شادی و سرور و نشاط، و اهل طرب: معنی و
 مطرب و سازنده و نوازنده .

جامی

بیا مطربا کز طرب بگذریم ز چنگ طرب تارها بر داریم
 «فرهنگ نفیسی، میخانه، ص ۱۱۱»
 ۸۵- طنبور - آلت موسیقی است، از سه تار اندکی بزرگتر .

حکیم فغفور لاهیجی

خون از دل من سرزد و از چشم صراحی چون نای نی و شهرک طنبور فشردند
 «بهجت الروح، ص ۱۲۶، میخانه، ص ۴۶۶»
 ۸۶- طور - گوشه ایست از شعبه ماهور .

«بهجت الروح، ص ۱۲۶»

۸۷- عجم - نام لحن است: «اگر از نغمه اول حسینی ابتدا کنند، و عجم و
 سلمک و نشابورک خوانند باز پس آیند، آنرا حسینی کبیر گویند، از نعمات دیگر
 پرسوز ترست» .

«بهجت الروح، ص ۱۲۶، ۵۴»

۸۸- عراق - مقامیست و یک و نیم بانگ دارد، نام گوشه ای هم هست از شعبه
 نیشابورک ،

عراق عشرت افزایست مطلوب گهی روی عراق و گاه مغلوب

✱

ز راه راست گراهنک میکنی به حجاز ز اصفهان نظری جانب عراق انداز
 «بهجت الروح، ص ۱۲۶، ۴۴»

۸۹- عشاق - نام مقامیست ،

چو سازی پردهٔ عشاق را ساز نغم در زابل و در اوج پرداز

والی بختیاری

ز عشاق اگر یافتی یار خویش ز زابل به اوج آوری کار خویش

دوستی سمرقندی

عروسی که از نغمه در پرده است به آهنگ عشاق پرورده است

«بهجت الروح ، ص ۴۴، ۱۲۶، پیمانه، میخانه، ص ۶۶۳»

۹۰- عمل - ترکیب آهنگ ، (آهنگ سازی)، اجرای الحان ،

مخبر السلطنة هدایت

هم ز تصنیفات در کار عمل میتوانی زد تواند این محل (= چهار گاه)

حافظ

مغنی ز اشعار من يك غزل به آهنگ چنگ آور اندر عمل

کامل جهرمی

زین دست که ناقوس مغان نغمه سراید بس قول و عمل بر سر بازار به بندیم

«بهجت الروح ، ص ۱۲۶، گلزار معانی، میخانه، ص ۷۱۲، ۹۹»

۹۱- عمل گیسو - نوایی از موسیقی که در هند «دهناسری» گویند و

سند آن در «سنبل» گذشت ،

(سنبل - نام نوایی از موسیقی و همچنین «عمل گیسو» است) .

ملانکھت سمرقندی

سید پیری که رفت دلها سویش از خوبی آواز و رخ نیکویش

ترسم که به عشوه سنبل خوان سازد مرغان چمن را عمل گیسویش

خواجه عبدالقادر مراغی نیز تصنیفی در عمل گیسو دارد ،

«بهار عجم، بهجت الروح، ص ۷۳»

۹۲- عود - نام سازی و آنرا بربط نیز گویند، چوبی که دود آن بوی خوش دارد ،

طالب آملی

دم مجمر از نکته عود خشك به آهوی چین کرده پیغام مشك
دو سوزنده گردید مجلس فروز یکی عود ساز و دگر عود سوز

علی بن حسن باخرزی

یا صاحب العودین ، لا تهلما حرق لنا عوداً و حرك عوداً

ترجمه فارسی از قاضی حمیدالدین عمر بلخی

ای آنکه عودداری درجیب و درکنار يك عود را بسوز و دگر عود را بساز
« بهجت الروح ، ص ۱۲۶ ، فرهنگ نفیسی ، میخانه ، ص ۵۶۹ ، مقامات حمیدی ، ص ۶۹ »
۹۳- غلام شادی - نام غلام سلطان ملک شاه سلجوقی که هفت اصول از
جهت اهل معارك و تقارح چنان وضع کرده ، و هفت اصول دیگر در جنب بحور
اصول آورده است . « بهجت الروح ، ص ۳۹ ، ۴۰ »
۹۴- غلغل - شوریدن بلبان و مرغان را گویند در حالت مستی ، . . .

حافظ شیرازی

مغنی کجایی که وقت گل است ز بلبل چمنها پر از غلغل است
« برهان قاطع ، میخانه ، ص ۹۹ »
۹۵- فاخته ضرب - نام ضرب هفدهم از ضرب اصول ، يك وزن هفت
ضربی است که سه ضرب سنگین و چهار سبك دارد .
چون شدی از اصول پرده گشای فاخته ضرب و ترك ضرب نمای
« فرهنگ نفیسی ، بهجت الروح ، ص ۱۲۷ ، ۴۷ »
۹۶- فرود - بمعنی نشیب ، زیر ، پایین .

مخبر السلطنه هدايت

بعد زنگوله صغيری و کبير رد پرداز از فرود و نغمه گیر
«برهان قاطع، گلزار معانی»

۹۷- قانون - نام سازی از مخترعات معلم ثانی فارابی .

قاسمی گنابادی

مغنی کجایی . نوایی رسان دلم را ز قانون شفایی رسان^{۱۹}
نوعی خوبشانی

مغنی دل خسته مفتون تست شفا بخش هردرد، قانون تست^{۲۰}
۹۸- قلندر - کنایه از «راه قلندر» است که نام نوایست از موسیقی ،

امیر معزی

ای صنم چنگ ساز، چنگ سبکتر بزن پرده مستان بساز ، راه قلندر بزن
«برهان قاطع، بهار عجم»

۹۹- قول - در اصطلاح موسیقیان نوعی از سرود که در آن عبارت عربی
نیز داخل باشد، و مطلق سرود،

خسرو دهلوی

بیا مطربا نغمه‌یی خوش برآر بزاری یکی قول دلکش برآر
حافظ

مغنی بگو قول و بردار ساز که بیچارگان را تویی چار ساز
«غیاث اللغات، میخانه، ص ۷۱، ۹۹»

۱۰۰- قول مرصع - در عبارت: «تیغش که قول مرصع در وصف قبضه

۱۹ و ۲۰- اشارت‌یست ضمنی به دو کتاب معروف «قانون» و «شفا» از تالیفات ابن

اوست» علاوه بر مناسبت لفظی «قبضه تیغ» با «مرصع» و اینکه مرصع نظم یا نثری را گویند که هر لفظ از آن با لفظ مقابل هم وزن و هم سجع باشد، کنایه از «مرصع خوانی» نیز هست، کدسخنان ساخته و تمهید قصه خوانی باشد.

قدسی مشهدی

قصه قبضه شمشیر تو دارم به میان گوش کن گوش کدرفتم به مرصع خوانی

سلیم طهرانی

آنچه گویند درین قصه مرصع خوانیست جام جمشید نبودست به از ساغر ما
«فرهنگ نفیسی، بهار عجم»

۱۰۱- کاسه طنبور - معروفست

کامل چهارمی

مارا دوسه جامی ده از آن می که ز صافی با نغمه سر از کاسه طنبور برآرد

والی بختیاری

ز طنبور به نغمه دلگشا که از کاسه خالی آید صدا

گرش ناخن دلخراشی زنی ز هرتار او بشنوی شیوئی

«تذکره میخانه، ص ۷۰۸، تذکره پیمانه»

۱۰۲- کردان در بیات - کنایه از بیات کرداست، و آن گوشه ایست از

شعبه چهارگاه،

مخبر السلطنه هدایت

ملحقات شور ترك است و حجاز همچنان افشار و دشتی هست ساز

باز دستان عرب مانند کرد در گریلی بایدت هم دست برد

«بهجت الروح، ص ۱۱۱، گلزار معانی»

۱۰۳- کف بر کف زدن - دستک زدن،

۱۰۴- کمانچه - نوعی ویولن، يك ساز کماندار ایرانی است،

خسرو دهلوی

بیا مطربا موبمو باز جوی ز موی کمانچه نوای چو موی

لسانی شیرازی

کمان کمانچه‌است ابروی یار که در عشوه طاقست هنگام کار
«بهجت‌الروح، ص ۱۲۸، میخانه، ص ۷۲، پیمانه»
۱۰۵- کارساز - گوشه‌ایست از شعبه حصار ،

«بهجت‌الروح، ص ۱۲۸»

۱۰۶- کوچک - مقامیست که نیم بانگ دارد ،

چو کوچک را نوازی میتوانی که در رکب و بیاتی نغمه رانی

والی بختیاری

ز کوچک ترا انتهای مقام ز رکب و بیاتی برآید بکام
«بهجت‌الروح، ص ۱۲۸، ۴۴، پیمانه»

۱۰۷- کوک - هم‌آهنگ ساختن سازها و موافق کردن آوازاها ،

منصف اصفهانی

مغنی ز غیچک دلی ساز شاد که ساز تو بی کوک هرگز مباد
«بهار عجم، میخانه، ص ۲۸۶»

۱۰۸- گردانیه - آوازه درجه دوم است از نغمه نهم مشتق از عشاق وراست

و نیم بانگ دارد ،

چو با عشاق گردد راست یکدل شود گردانیه زین هردو حاصل

حاج مخبرالسلطنه هدایت

بی‌نوا منشین، بکن رو در نوا چون همایون کوک‌اینجا هم‌روا
چون چکاوک را زدی آواززن کآن سه آوازست نزد اهل فن

بعد ازان گر دنیا و نغمه‌یی در بیات راجع آنگه زخمه‌یی
 «بهجت‌الروح ص ۱۲۸، ۴۵، گلزار معانی»

۱۰۹- گلبانگ عندلیب - آواز بلبل ،

خواجه حافظ شیرازی

دلت بوصل گل ای بلبل صبا خوش باد که درچمن همه گلبانگ عاشقانه تست
 گل صفت بانگ نیز هست، چنانکه در ابیات ذیل :

حافظ شیرازی

مغنی کجایی به گلبانگ رود بیاد آور آن خسروانی سرود

نوعی خوبشانی

به گلبانگ تحسین نوایی بزن به بلبل نوایان صلائی بزن

صحیفی ذوالقدر

همه کام عیشت و نای و سرود همه ساز بزمست و گلبانگ عود

«دیوان حافظ، تذکره میخانه، ص ۹۸، ۲۷۷، ۳۱۹»

۱۱۰- گوشمال‌دادن - کنایه از کوك کردن سازست ،

جسامی

بیا مطربا عود بنهاده گوش بیگ گوشمال آورش درخروش

ظهوری ترشیزی

بیا ای مغنی سرودی بکش ز چشمم بهر قطره رودی بکش

شدم پایمال هجوم ملال بدست کرم گوش قانون بمال

«تذکره میخانه، ص ۱۰۶، ۴۰۶»

۱۱۱- گوشه - يك لحن مشتق یا فرعی است که تعداد آن چهل و هشت و

شاید چندتایی بیشتر باشد و چهل و هشت گوشه را بدکواکب سطرلابی هندسی نسبت
 کرده مقرر نموده‌اند .

نوعی خوبشانی

در افکن ز هر شعبه‌یی تازه‌یی ز هر گوشه‌یی محشر آوازه‌یی
«بهجت‌الروح، ص ۱۲۸، ۳۵، میخانه، ص ۲۷۱»

۱۱۲- لحن - آواز و آواز خوش و موزون،

حیاتی گیلانی

ز لحت مرغ از آواز ماند همان بر شاخ از پرواز ماند
«فرهنگ نفیسی، میخانه، ص ۸۱۴»

۱۱۳- مخالف - مقامیست که يك بانگ ونیم دارد،

والی بختیاری

عراقی که دل‌راست آشوب ازو مخالف مدام است مغلوب ازو

سالک قزوینی

بخوان ای نگار ملایم سرشت دوییتی چو مرغان باغ بهشت
ز راه مخالف درآ در حجاز بر غم سپهر مخالف نواز
«بهجت‌الروح، ص ۱۳۱، تذکره پیمانه»

۱۱۴- مرغوله - بمعنی پیچ و تاب باشد،... و تحریر و پیچش نغمه و آواز
را هم گفته‌اند، و آواز مطربان و خوانندگان را بدین سبب مرغول و مرغوله
خوانند،

امیدی طهرانی

کنون کز سر سرو و پای صنوبر کشد مرغ مرغوله و لاله ساغر

ظهوری ترشیزی

سرت گرم ای مطرب خو بروی که مرغوله خوانی و مرغوله موی
«برهان قاطع، بهار عجم، تذکره میخانه، ص ۴۰۴»

۱۱۵- مشکمالی - بر وزن خشکسالی، نام لحنی است از مصنفات باربد.

نظامی گنجوی

چو در مشکو بگفتی مشکمالی همه مشکو شدی پر مشک حالی
«آندراج»

۱۱۶- مطرب - آنکه سرود می گوید و کسی را در طرب می آورد ،
خواننده و نوازنده،

ظهوری ترشیزی

ز تردستی مطرب تیز چنگ فرو می چکد نغمه از تار چنگ

شاپور طهرانی

فسونگر مطربان نغمه پرداز فگنده نغمه را چون تار بر ساز
ز مرغوله نواهای حجازی بزلف زهره میکردند بازی
«فرهنگ نفیسی، میخانه، ص ۳۷۵، ۵۳۸»

۱۱۷- مضراب - زخمه که بر ساز زنند ،

طالب آملی

دیدیم بسی ناخوشی از محتسب، اما نی تار بریدیم و نه مضراب شکستیم

میرعسکری کاشی

بیا مطرب امروز خوشخوان شویم بدین پرده چون نغمه غلطان شویم
بیا و زمانی با آهنگ باش چو مضراب . با نغمه درجنگ باش
«بهار عجم، تذکره میخانه، ص ۷۲۸»

۱۱۸- مغنی - بر وزن مقری، آلتی مرکب از قانون و نرته و رباب ،
«لغت نامه»

۱۱۹- مغنی - سرود گوینده و غنا کننده و نوازنده .

نظامی

مغنی مدار از غنا دست باز که این کار بی ساز ناید به ساز

کسی را که این ساز یاری کند طرب با دلش سازگاری کند
 ادهم آرتیمانی

مغنی غنایی به آهنگ راست فقیرم، مرا آرزوی غناست
 «تذکره میخانه، ص ۲۲، تذکره پیمانه»

۱۲۰- مقام - پرده سرود را گویند، رك: ذیل دوازده مقام،

میرزا جعفر آصفخان

پرافشان گرشدی بلبل به قانون نرفتی از مقام آهنگ بیرون
 شکیمی اصفهانی

مغنی سر این مقام نماند میی بود در خورد جامم نماند
 فزون کن بر آهنگ خود پرده بی که خالی کند دل، دل آزرده بی
 «بهار عجم، نور نامه، میخانه، ص ۳۱۰»

۱۲۱- مقام شناس - موسیقی دان،

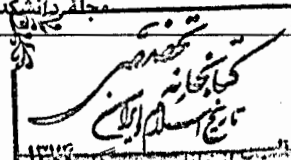
۱۲۲- موسیقار - مأخوذ از موسیقی یونانی، نام سازی که از نی های
 بزرگ و کوچک ترتیب داده اند، سازی که درویشان می نوازند، و نیز سازی که
 شبانان می نوازند، و نام پرند بی افسانه بی که از سوراخ های منقارش آوازهای
 گوناگون بر می آید،

معزی نیشابوری

تا چكاوك بست موسیقار بر منقار خویش
 ارغنون زن گشت بلبل بر درخت ارغوان
 خوش بود آواز موسیقار و صوت ارغنون
 ساخته با یکدگر در مجلس شاه جهان

اسرار سبزواری

باز بلبل لحن موسیقار داشت دعوی دیدار، موسی وار داشت



«برهان قاطع، دیوان اسرار»

۱۲۳- میخانه- برگردان- مرجع، و آن مخصوص تصنیف است،

«جمعی از قوالان دهلی که هریک در فن نغمه و سرود، زمان خود را داود

بودند، سرودی که میخانه‌اش این بیت امیر خسرو بود، که :

هر قوم راست راهی، دینی و قبله گاهی من قبله راست کردم، برطرف کج کلاهی

گفتن گرفتند».

«تذکره میخانه، ص ۸۵۸»

۱۲۴- نای - مزمار،

خواجه حافظ شیرازی

بشنو که بلبلان چمن راست کرده‌اند آهنگ چنگ و بربط و آواز نای و نی

نظامی گنجوی

تبیهره هم آواز شد با درای چو صور قیامت دمیدند نای

«نصاب الصبیان، دیوان حافظ، اسکندرنامه»

۱۲۵- نغمه - آواز، پرده .

هاتقی جامی

مغنی بیار آن نو آیین نوا دل دردمند مرا ده دوا

نواپی که درمغز، جوش آورد بیک نغمه‌ام درخروش آورد

خواجه حافظ شیرازی

مغنی دف و چنگ را ساز ده به آیین خوش نغمه آواز ده

«بهجت الروح، ص ۱۴۰، میخانه، ص ۹۸، ۱۲۰»

۱۲۶- نفیر - قسمی از آلات موسیقی کوچکتر از کرنا، و بوق برنجین

(=شیپور) و نای، وبانگ بلند نای و فریاد، و نام آوازیست از دستگاه همایون،

طالب آملی

بهسیر فلک شد خروش نفیر برآورد نی همچو بلبل صغیر

سیفی بخارایی

مادرِ نفیرچی مکن این جور میر من تا نگذرد ز جور تو از مه نفیر من

مخبر السلطنة هدایت

بعد از آن ره در نفیرست و فرنگ ماوراء النهری و راگ قشنگ
«فرهنگ نفیسی، برهان قاطع، فرهنگ نظام، بهار عجم، میخانه، ص ۵۵۸،
گلزار معانی»

۱۲۷- نوا - نام مقامیست و نیم بانگ دارد،

والی بختیاری

نوایی که آسایش روح ازوست به ماهور و نوروز خارا نکوست
بی بی حیاتی همسر نورعلیشاه
مغنی مکن طاقتم بیش طاق اسیر مخالف شو در عراق
بگردان ره و گوشه‌یی ساز کن نوا در نشابورک آغاز کن
«بهجت الروح، ص ۱۴۱، ۴۴، تذکره پیمانه»

۱۲۸- نوازش - نواختن، (در عبارت نوازش تار امید) .

نظامی گنجوی

مغنی بیا چنگ را ساز کن به گفتن گلورا خوش آواز کن
مرا از نوازیدن چنگ خویش نوازشگری کن به آهنگ خویش

ادهم آرتیمانی

مغنی صلابی بر آهنگ زن بیا ناخنی بر دل چنگ زن
که از گوشمالت ستم دیده است نوازش از آن دست، کم دیده است

امیر خسرو دهلوی

بیا مطرب آن پرده‌های کلیم کزو گشت پوشیده عقل سلیم
نوازش چنان کن که جان نژند شود رسته زین عقل نا سودمند

«میخانه، ص ۷۱، ۷۲، تذکره پیمانه»

۱۲۹- نوبت - تقاره ، نیز رك: ذیل «پنجنوبت»

امیر خسرو دهلوی

چو نوبت زنت گشت نوبت نواز ز غلغل سر آسمان کرد باز
«بهار عجم»

۱۳۰- نوبتخانه - جای زدن نوبت، تقاره‌خانه ، (در عبارت تغییر دوم
نوبتخانه‌اش در گوش مخالف اولین نفخه صورت).

۱۳۱- نوروز عرب - شعبه‌ایست از مقام رهاوی، از اولین نغمه‌است و دو
بانگ دارد، (نوروز، نوروز اصل ، نوروز بزرگ، نوروز خارا، نوروز خردک
نوروز صبا، نوروز عجم، نوروز عرب ، هریک شعبه‌ایست).

والی بختیاری

رهاوی نهال ریاض طرب به نوروز عشرت فروز عرب
نواپی که آسایش روح ازوست بهماهورونوروز خارا نکوست
ز دل‌های غمگین برد زنگ غم چو نوروز آید میان عجم

عبدالمؤمن بن صفی‌الدین

دو عینم بوسلیک است و حسینی بود نوروز اصلم زین دو عینی

منوچهری دامغانی

نوروز بزرگم بزنی ای مطرب امروز زیرا که بود نوبت نوروز به نوروز

مخبر السلطنه هدایت

چونکه از لیلی و مجنون بگذری ره به نوروز سه گانه می‌بری
هست نوروز عرب آنگه صبا گو پس از خارا فرود طرز را

باز نوروز عجم با بحر نور قرچه و از آن مبرقع نیست دور
 «بهجت الروح، ۱۴۱، ۴۵، تذکرهٔ پیمانه، برهان قاطع، گلزار معانی»
 ۱۳۲- نهفت - گوشه ایست از شعبهٔ نوروز عجم ،

مخبر السلطنة هدايت

در نوا گوید، بدنبال ابیاتی که در ذیل گردانیه گذشت :
 پس خزین و پنجه و مویه نواز هم به عشاق و نهفت آور نیاز
 «گلزار معانی»
 ۱۳۳- نی - معروفست، و استادان سلف بین نای و نی فرق گذاشته اند ،
 چنانکه در ذیل «نای» مذکور افتاد ،

مولانا جلال الدین محمد بلخی

بشنو از نی چون حکایت میکند وز جداییها شکایت میکند

جامی

بیا مطربا بر نی انگشت رنه ز کارش به انگشت بگشا گره
 «مثنوی معنوی، میخانه، ص ۱۱۰»
 ۱۳۴- نیم دور - وزنی است ،
 «بهجت الروح، ص ۱۴۱»

تذییل

در همان سفینه که دیباچه انیس الارواح از آنجا نقل شد، سواد رقعدیی از میر سید شریف در سفارش حافظ ادوار هست، که دست کمی از دیباچه مزبور ندارد و مزید فایده را به نقل آن نیز خواهد پرداخت،

نویسنده نامه ظاهراً میر سید شریف صدر قاضی عسکر شاه اسمعیل اول است که خلف میر سید شریف ثانی و نبیره میر سید شریف جرجانی بوده و به سال ۹۲۰ هجری در جنگ چالدران کشته شده است،

حکیم شاه محمد قزوینی در بهشت هشتم از ترجمه مجالس النفائس که لاحقاً خود او و شامل تراجم شعرای زمان سلطان سلیم عثمانی است. ترجمه حال او را با تعصب مذهبی آمیخته و چنین نوشته است :

« سید شریف از نسل سید شریف ماضی است، و جوانی جامع جمیع کمالات و فضایل بود، و به زیور حسن خلق و خلق مزین و محلی بود، و در فضل و کمال نظیر خود نداشت، و صحبتی دلپذیر داشت، و گویا که آیه کریمه «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» در شأن او نازل گشته بود، و در چهارده سالگی فقه مذهب حنفی و شافعی نیکو میدانست، و به علم فقه و غیره در شیراز علم و مسلم بود، و بحکم «المحبة تؤثر» چون مصاحب مولانا عبدالصمد بغدادی بود رافضی گشت، و بنای مذهب اهل سنت و جماعت در عجم از شر رفض او خراب گشت، چه آخر کار، قاضی عسکر شاه اسمعیل صوفی شد، و او را دلالت بر قبایح اعمال و عقاید روافض نمود، و بنیان سایر مذاهب و ادیان برکند، و به مقتضای «من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعليها» جزای عمل بدر خود از ضرب تیغ سلطان صاحبقران که بانی مبانی مذاهب اهل سنت و جماعت بود

یافت، و در جنگ صوفی با سلطان صاحبقران با میر عبدالباقی^{۲۱} فانی گشت، و میر شریف طبع نظم نیز داشت، و گاهی شعر می گفت، و این شعر ازوست:

از خود ببر، ز غیر بریدن چه فایده جان پاره ساز، جامه دریدن چه فایده
دست تو چون بدامن قاتل نمی رسد ای مرغ نیم کشته، طپیدن چه فایده

«ص ۳۸۴ - ۳۸۵»

۲۱- امیر نظام الدین عبدالباقی بن صفی الدین بن امیر غیاث الدین بن شاه نعمه الله ولی، ابتدا به منصب صدارت شاه اسمعیل ماضی مأمور گشته، بین الاقران ممتاز و مستثنی گردید، و بنا بر وفور اعتقادی که امیر نجم ثانی را بدان سلسله علیه بود، در حین عزیمت ماوراءالنهر آن جناب را به نیابت خویش تعیین فرمود، و پس از فوت وی میر مزبور در امر وکالت مستقل گشته، روز بروز کوکب جاه و جلالتش صفت ارتفاع می پذیرفت، تا در جنگ چالدران شریعت شهادت چشید، در سلیقه انشاء نیز از بی نظیران بود، و گاهی بگفتن شعر میل مینمود، تخلص «باقی» میکرد. دیوان غزلی تمام کرده . . .

ازوست:

مسکن شده کوچه ملامت مارا ره نیست به وادی سلامت مارا

درویشانیم ترک عالم کرده اینست طریق، تا قیامت مارا

✱

ساقی مطلب جانب میخانه ام روز کز خون جگر پر شده پیمانام امروز

✱

من کیم، بر سر کوی تو یکی شیدایی عاشقی، دلشده بی، سوخته بی، رسوایی

مال و جامی که درین عالم پردرد و غمست اندک و بیش ندیدیم چو بی غوغایی:

از جهان دست کشیدیم و شدیم آسوده بنهادیم روان بر سر عالم پایی

بهرتر از ملک جهانست سراسر باقی بغراغت نظری بر رخ مه سیمایی

«از حواشی نگارنده بر تذکره میخانه، ص ۱۴۲»

اصطلاحات موسیقی مندرج در رقعۀ ذیل تماماً در فرهنگ لغات و اصطلاحات دیباچۀ انیس الارواح مذکورست، و محتاج بشرح مجدد نیست.

رقعۀ میر سید شریف در سفارش حافظ ادوار

بر ضمیر منیر مخفی نماناد، که حافظ رافع مردیست در دور زمان خود کمال استعداد ظاهری و باطنی دارد، حقاً که مردیست قابل و مقبول الطبع فقر است، و الحال به توفیق فضل ربانی از اهل روزگار گوشه گیرست، با آنکه به صوت و صفیر دلپذیر، دل از برنا و پیر و صغیر و کبیر برده و می برد، چنانکه شیخ سعدی طاب ثراه فرموده :

شعر

به از روی خوبست آواز خوب که این حفظ نفس است و آن قوت روح
و همیشه حسینی وار دم از ولا میزند، و در سلسلۀ دایرۀ عشاق پرده بی نوایی
می نوازد، و از مخالفت گردون دون نواز، قد راستش از بار ادبار چون چنگ
خمیده، و موسیقار وار جگرش از جفای همدمان ناهمدم سوراخ سوراخست،
چنانکه مولانا جامی قدس سره فرموده اند :

شعر

سوراخها به سینۀ نی بهر آن کنند تا هر زمان زناله دل خود کند تهی
آزردہ بی که نالۀ جانسوز می کند هرجا زبای تا سرش انگشت می نهی
غرض که مومی الیه جز غم و الم، قانون سینہ اش از پست و بلند اهل
اصفهان و عراق ندیده، و چارپارہ های اشکش بر سر اوتار قامت بسته (کذا)،
وساز عمل و کارش از ناسازگاری دور دوار به صدجا شکسته، زنگوله وار دلش
پر گره و پشتش بسان کمانچه پر زده شده، و صوت و عمل و قولش بر افواه و السنہ

مذکور، و الحال به آوازۀ انعام عام خدام زفیع مقام، بدان مقام که منبع احسان و اکرامست، ارادۀ ملازمت نموده، فی مثال صدجا کمر را به عزم خدمت گره بسته، اگر این بی‌نوا را شعبه‌یی از نوازش و الطاف بیکران، و شمه‌یی از وصول اعطاف بی‌پایان، شامل حال کثیرالاختلال شود، یقین که این‌شیوۀ مرضیه دستورالعمل عرب و عجم، ضرب‌المثل مخالف و مؤالف خاص و عام امم خواهد بود، چون این باعث حصول مهمات دنیوی و واسطۀ مرادات اخروی بود، لهذا محبوب‌القلوبی بدان آستان که منشأ فیض و ملجأ مستعدان و راست قولان است، رجوع نمود، چون داعیۀ آن داشت که رودوار در عراق و اصفهان مقام سازد، و عودآسا خود را و مجبان را به آتش مهاجرت و حرمان مفارقت گدازد، و باز راه حجاز عرب پیش گیرد، و ازین دیار به کثرت ادبار سرخویش گیرد، بنا برین مصدع شد، امید که نوروز عمر و شجر اقبال با بارو برگ و نوا باد، بحق محمد و آل‌الامجاد.

